

دیو در فرهنگ ایران زمین با تکیه بر خراسان جنوبی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۵/۱۰

محمد رضا سرمد^۱

صدیقه خزاعی^۲

چکیده

دیو واژه‌ای است ابهام‌آمیز در بودن یا نبودن، در شکل ظاهر و شمای ذهنی و نقش آفرینی مثبت یا منفی که در فرهنگ فارسی تعابیر گوناگونی برای آن بیان شده است. تقابل نیروهای خیر و شر، تقسیم جهان به دو پهنه نور و تاریکی و عقیده به ستیز دائمی میان پدیده‌های اهورایی و اهریمنی، باوری رایج در میان تمام اقوام و ملت‌هاست؛ پیکاری که تا جهان برپاست، ادامه دارد و پیروزی نهایی در آن با جبهه نور است. رد پای چنین باوری را در اسطوره‌ها، ادیان و حتی تفکرات دنیای جدید نیز می‌توان دید. در فرهنگ عامه و متون ادبی اعم از آثار منظوم و منثور ایران این موجود، با کارکردهای گوناگون مجال بروز و ظهور و نقش‌آفرین پیدا کرده است. مقاله‌ی حاضر با هدف جستجوی جایگاه دیو و کارکردهای آن در فرهنگ ایران با تأکید بر بازنمودهای این واژه در فرهنگ خراسان جنوبی تدوین شده است. بررسی‌های این نوشتار نشانگر شباهت‌های نگارشی مردم خراسان جنوبی با سایر نقاط ایران زمین است. این مقاله هم‌چنین نشان می‌دهد که مردم این خطه توانسته‌اند در پرتو تدبیر، تعلل و مدارا دیوها را به خدمت گرفته و از آثار منفی و آسیب‌های آن‌ها مصون بمانند.

واژگان کلیدی: دیو، فرهنگ، خیر، شر

۱. کارشناس ارشد مدیریت و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انتظامی و مطالعات اجتماعی نیروی انتظامی
rezasarmad90@gmail.com

۲. دبیر آموزش و پرورش شهرستان بیرجند

مقدمه

دیو، واژه‌ای آشنا و در عین حال گاه گنگ و ابهام‌آمیز، گاه لولو بچه‌ها، گاه جاذبه قصه‌های شب‌نشینی‌های سنتی و ... تقریباً در تمامی تعاریف لغوی و تفسیری فرهنگ لغات، به این نکته اشاره شده که بخشی از آن را باورهای مردم تشکیل می‌دهد. ذهن بدوی و ساده‌انگار بشر ابتدایی، تمامی اموری را که از علت علمی و منطقی آن ناآگاه بود یا پدیده‌هایی را که در برابر قدرت آنان مقهور و ناتوان می‌شد، به نیروهای فراطبیعی نسبت می‌داد و از آن‌جا که این موجودات فوق طبیعی نمی‌توانستند خدایان مقدس و قدر قدرت باشند، آن‌ها را به ضد خدایان و دیوها منسوب می‌کرد. برای مثال، درد و بیماری و اندوه و مرگ و ... برای انسان اولیه مسائلی لاینحل بود؛ در ذهن او، مرگ نتیجه افسون اهریمنی بود و این انسان تلاش می‌کرد با افسون و ابزارهای گوناگون آن را کشف کند (ژیران، لاکوئه و دلاپورت، ۱۳۸۲: ۳۷). زمین لرزه، توفان، خشکسالی، سرمای شدید زمستان، بیابان‌های لم یزرع، دریاچه‌های شور، کوه‌های خالی و عریان و هر آفت طبیعی دیگر به دیوها تعلق داشت (موله، ۱۳۷۷: ۵۸). در نزد بشر اولیه، دیوها در شمار تابو و محرمات قرار می‌گرفتند و تابو چیزی جز ترس از نیروهای شیطانی نبود؛ به نظر وی پشت تمام ممنوعیت‌های تابویی این پیام پنهان بود که از خشم شیاطین بر حذر باشید (الیاده، ۱۳۶۷: ۵۳). با توجه به این تعاریف می‌توان دریافت که نوع نگاه و نگرش به دیو در نزد انسان‌ها در قلمرو باورهای آدمی جای می‌گیرد. در نوشتار حاضر تلاش شده تا ضمن بررسی این واژه در آثار ادبی و فرهنگ عامه ایران با تأکید بر خراسان جنوبی، کارکردها و جایگاه آن در فرهنگ و ادب ایران و خراسان جنوبی مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد. سؤال مطرح در این نوشتار این است که دیو در فرهنگ ایران، بویژه خراسان جنوبی چه جایگاه و کارکردی داشته است؟

۱. کلمه دیو جدای از تمامی تعاریف و واقعیت‌ها، ابهامات و خرافات و ... در هر فرهنگ عامه به صورت یک نماد کلی و یک شمای ذهنی شناخته می‌شود که در فرهنگ عامه مردم خراسان جنوبی دیوها موجوداتی دوسر هستند برای مثال در نفرین برو که تورو دیو دوسر بخوره، حاکی از این امر است.

دیو در لغت‌نامه‌ها

دیو کلمه‌ای است که گویند از واژه یونانی Diabolos / Daimon به معنای روح یا روان بسیار بدخواه، روح پلیدی، مدعی یا دشمن گرفته شده است. در ایران باستان، دیوها گروهی از پروردگان آریایی بوده‌اند که پس از جدایی ایرانیان از هندوان و ظهور زرتشت پروردگار قدیم یعنی دیوها که مورد پرستش هندوان بوده‌اند، نزد ایرانیان گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شدند چنان‌که در آئین مزدیسنا کلاً به مردم بدمنش هم اطلاق می‌شود. در اسطوره‌های آفرینش آمده است که پس از آن که اهورامزدا دست به آفرینش جهان مینوی و مادی زد و امشاسپندان^۱ و ایزدان^۲ و فروهرها^۳ پدید آمدند، اهریمن هم بیکار ننشست و دست به آفرینش جهان بدی زد و در برابر امشاسپندان، کاریکان^۴ و در برابر ایزدان، دیوها را پدید آورد.

به این ترتیب در برابر هر ایزدی، دیوی به کار گمارده شد. تعداد و شمار دیوها را مانند ایزدان بسیار می‌نویسند. آنچه از نوشته‌های اوستایی و پهلوی بر می‌آید تعدادی از آنان معروف و وظیفه‌ی آنان نیز معلوم است و برخی از آنان مانند ایزدان گمنام هستند (عفیفی، ۱۳۷۴: ۵۲۳).

فرهنگ عمید (ذیل "دیو") را «موجودی خیالی و افسانه‌ای تعریف می‌کند» که هیکل او شبیه انسان اما بسیار تنومند، زشت، مهیب و دارای شاخ و دم است. در این فرهنگ در توضیحات بعدی صفات بدخو، بی‌خرد، بی‌عقل، مجنون، تیره‌دل، بددل، سنگدل و در عین حال "شجاع و دلیر" را نیز به دیو نسبت می‌دهد.

فرهنگ معین (ذیل "دیو") را "موجودی متوهم" می‌داند و می‌افزاید که این موجود

۱. این واژه به معنی جاودانان یا مقدسان بی‌مرگ یا نامیرایان فزونی‌بخش است که از دو جزء امشه به معنی جاودانی و بی‌مرگ و سپنته به معنی پاک و مقدس و فزونی‌بخش تشکیل شده است. در زبان اوستایی نام آن‌ها امشه سپنته آمده است. متون پهلوی نام آن‌ها را امشاسپندان ثبت کرده است.

۲. ایزد یا رب‌النوع فرشته موکل بر هر یک از موجودات، نمونه روحانی و جاودانگی موجودات در عالم معنا که محافظ نوع خود در جهان مادی می‌باشند. خدای نوع، خدای هر یک از انواع موجودات به عقیده برخی از ملل باستانی، مانند خدای آب، آتش، زمین.

۳. فروهر یکی از نیروهای باطنی است که به عقیده مزدیسنا پیش از پدید آمدن موجودات وجود داشته و پس از مرگ و نابودی آنها، به عالم بالا رفته و پایدار می‌ماند. این نیروی معنوی را که می‌توان جوهر حیات نامید، فناپذیر و زوالی نیست.

۴. عمال شر (پیروان اهریمن) که در برابر امشاسپندان قرار دارند.

را "به صورت انسانی بلندقامت و تنومند و زشت و هولناک تصور کنند که بر سر دو شاخ مانند شاخ گاو دارد و دارای دم است". در این فرهنگ صفات یا اسامی شیطان، ابلیس، مردم بیابانی و وحشی، مفسد، مفتن^۱، بدکردار، جاهل، شیطان صفت، سخت جان، بی رحم، بدکار، بددرون، پلید، وحشی و در عین حال پهلوان، دلیر، شجاع، هر چیز قوی تر و درشت تر از انسان، دلاور، پیر، سالخورده نیز به دیو نسبت داده شده است.

لغت نامه دهخدا (ذیل "دیو") واژه‌های "شیطان، ابلیس، آهرمن^۲ و نوعی از شیطان" را آورده و می‌افزاید که "در آیین زردشتی هر یک از پروردگاران باطل یا شیاطین را که در حقیقت تجسم شر و گناه محسوب می‌شده‌اند"، دیو می‌خوانده‌اند. هم‌چنین، دهخدا به این نکته اشاره دارد که "پارسیان هر سرکش و متمرد را خواه از جنس انس، خواه از جنّ و خواه از دیگر حیوانات، دیو خوانند چنان‌که ... هر که کار نیک کند، پارسیان او را فرشته خوانند. بنابراین، دیو سفید را که نام مردی پهلوان بود، چون بر خداوند خویش کیکاووس عاصی شد، دیو خوانند".

به این ترتیب، اگر سه لغت‌نامه‌ی یاد شده را که از معتبرترین فرهنگ‌های فارسی محسوب می‌شوند ملاک قضاوت قرار دهیم، "دیو" دو چهره دارد و بنابراین آمیزه‌ای از خیر و شر یا خوبی و بدی است که البته به شرح این نکته خواهیم پرداخت.

جایگاه و نقش دیوها در ایران

بررسی جایگاه دیو را در گستره فرهنگی ایران زمین در سه بخش می‌توان پیگیری کرد: متون ایران باستان، متون دوره میانه یا پهلوی و متون دری که غالباً ادبیات پس از اسلام است. در ایران باستان، تمدن پارت‌ها و مادها، کتیبه‌های هخامنشی و اوستای کهن یا همان گاهان را داریم. متون دوره میانه، شامل اوستای متأخر و دیگر متون ادبیات پهلوی می‌شود. به‌علاوه متون مربوط به آیین زروانی، مانوی و مهرپرستی را نیز داریم. از متون پارتی - پارت ها در شرق ایران سکونت داشتند - این اندازه می‌دانیم که اهریمن را "شاهزاده تاریکی" می‌خواندند (اسماعیل پور، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

۱. فتنه انگیز

۲. اهریمن، مقابل اهورامزدا

در دین ماد - حدود ۷۰۵ ق.م. در غرب ایران ساکن بودند - وجود پیکرک‌های شگفت چهره، نیمی چون دد و نیمی آدمی، و گولان بالدار - که بعدها در ایران نام دیو می‌گیرند - در سراسر زاگرس نشان می‌دهد که باورهای بین‌النهرینی درباره‌ی نیروهای خیر و شر در غرب ایران، از آذربایجان امروزی تا خوزستان و سرزمین عیلامیان عمومیت داشته است (بهار، ۱۳۷۶: ۱۴۶).

بعد از مادها در ایران باستان، متن اوستا را در شمال شرق و حدود بلخ و کتیبه‌های هخامنشی را در جنوب و جنوب غرب داریم. آن‌چه میان گاهان در شرق و کتیبه‌های هخامنشی در غرب مشترک است، نام "اهورا مزدا" (Ahura-Mazda) و وجود دیوها و دو اصل "ارته" (اشه) (Asha) یا راستی و "دروغ" (Druj) است؛ اما دین گاهانی، اهوره مزدا را خدای یکتا می‌داند، در حالی که در کتیبه‌ها علاوه بر اهوره مزدا، از خدایان (بغان) هم یاد می‌شود و اهوره مزدا هر چند خدایی متعال اما خدای یکتا نیست. (مهرداد، ۱۳۷۶: ۱۶۱) بنابراین در مذهب هخامنشی به نوعی، جنبه ثنوی آیین زردشتی دیده می‌شود، اگر چه نام اهریمن (انگره مینو) و اسم خاص دیوها در این کتیبه‌ها نیامده است. در کتیبه هخامنشی خشایارشا، اشاره به شهری است که در آن دیوها پرستش می‌شده‌اند و خشایار این معبد را ویران کرده است. در این متون daivadana (معبد دیوها) را برخی چون گرن (۱۳۷۷: ۱۹۹)، اشاره به معبد مردوک بابلی و دیو را خدایان بابلی دانسته‌اند؛ و بعضی بر این باورند که مقصود از daivas، خدایان هند و ایرانی ناپذیرفته در آیین زرتشتی‌اند و عده‌ای نیز آنها را خدایان دوران ماد می‌دانند که با گسترش آیین زردشت از اعتبار افتادند (گرن، ۱۳۷۷: ۱۶۷).

متون اوستایی و پهلوی، صحنه نبرد و ستیز دائمی نیروهای اهورایی و اهریمنی است. در دنیای مزبور، در برابر هر کار نیک، شرارتی و در مقابل هر ایزد، یک دیو وجود دارد. هر چند خیر و شر هر دو ازلی و اصیل‌اند، اما هر دو ابدی نیستند و سرانجام غلبه نهایی از آن هر مزد است که خیر را سرمدی می‌کند و قوای شر را به همراه اهریمن مقهور و نابود می‌سازد.

در دین مزدیسنا، اهریمن در برابر آفرینش اورمزدی، دست به آفرینش جهان بدی می‌زند و

در برابر امشاسپندان، کاریکان یا سر دیوها و در برابر ایزدان، دیوها را می آفریند. آفرینش دیوها و موجودات اهریمنی در اوستا و کتاب‌های پهلوی به روشنی آفرینش مینوی اهوره مزدا و موجودات اهورایی توصیف نشده است. در چنین نظامی دیوها به اندازه فرشتگان، درست جا نیفتاده‌اند، این فقدان نظم غیر عمدی نیست زیرا از خصوصیات عمده شر، بی نظمی و ناهماهنگی است (هنیلز، ۱۳۷۹: ۸۰) که در نوک هرم این نیروهای شر، اهریمن قرار دارد.

اهریمن

در پهلوی اهریمن (ahreman) و در اوستای انگره مینو (angra mainya) به معنای روح ستیزه‌گر است، گرچه نامش در گاتها به صورت نام خاص ذکر نمی‌شود، ولی خود این ترکیب به کار می‌رود و فکر حضور وجودی شر کاملاً پیداست (یسنا ۴۵، بند ۹). او سردسته و رهبر تمام نیروهای اهریمنی و دیو دیوها است که در مگای در تاریکی بی پایان در شمال که بر حسب سنت جایگاه دیوها است، می‌زید (وندیداد، فرگرد ۱۹، بند ۱؛ یسنا ۹، بند ۱۵) و در دوزخ است (یشت‌ها ۱۹، بند ۴۴)؛ او سبب بیماری مردمان می‌گردد (وندیداد، فرگرد ۲۰، فقره ۳) و آفریننده همه چیزهایی است که دشمن آفرینش هر مزد است (یسنا ۵۷، بند ۱۷)؛ هر چند سرانجام شکست می‌خورد (یشت‌ها ۱۹، بند ۹۶).

مختصر کلام آن که اهریمن مظهر دروغ، نیستی، بدی، جنگ و منشأ هر بلا و دردی است. فره ایرانی، مهم‌ترین مایه شکست اهریمن است (یشت‌ها، ۱۳۵۷: ج ۲؛ اشتادیشت، بند ۲: ۲۰۴). دیو، پری، ...

دیو، پری، پتیاره، جادو و هر آن‌چه از بدی و تباهی در این جهان مادی و جهان مینوی متصور است همگی آفریده اهریمن‌اند (یشت‌ها، ۱۳۵۷: ج ۱: ۱۳).

دیو در شاهنامه فردوسی

از میان متون حماسی به شاهنامه بزرگترین اثر حماسی فارسی نظر می‌کنیم؛ هر چند

در شاهنامه دیوها، دیگر نشانی از دیو اوستایی ندارند و نبرد ایزدان با دیوها که جایگاه عمده‌ای در اوستا و ادبیات پهلوی دارد، در شاهنامه محذوف است و تنها در داستان‌های نبرد شاهان و پهلوانان با دیوها بر جای مانده که آن هم وسعت، قدرت و شدت دیرین را ندارد. با این همه در نگاه کلی در حماسه نیز مانند اسطوره مضمون کهن نبرد اهورا و اهریمن را داریم. برای نمونه نبردهای ایران و توران، برخورد افراسیاب و شاهان ایرانی، دشمنی ضحاک و فریدون همگی معرف نبرد خوب و بد و برخورد شخصیت دیوسیرت و فرشته‌آساست (بهار، ۱۳۷۵: ۲۴۱-۲۴۲).

در شاهنامه به تناسب داستان‌های متعدد آن، به‌خصوص در جلد اول و دوم که جنبه‌ی اساطیری آن بسیار قوی‌تر است، بارها به دیو اشاره شده که نمونه‌های آن به شرح زیر است:

۱. سیامک پسر کیومرث نزد پدر بسیار عزیز و گرامی بود، اما دیوی بدکنش دشمن او بود. در نتیجه فرزندش را چون گرگی سترگ و دلاور پرورش داد تا به سراغ تخت کیانی برود. سیامک بدون جوشن به مقابله‌ی بچه دیو رفت و کشته شد. اما کیومرث با لشکری از "دیو و دد" به جنگ دیو پدر و پسر رفت تا آنها را به انتقام پسرش از بین ببرد (فردوسی، ۱۳۷۸: ۲۱-۲۲).

۲. طهمورث، پسر هوشنگ‌شاه، پس از ترویج هنرها و فنون متعدد از جمله هنر تقسیم کار، چنان شاه پالوده^۱ گشت از بدی که تابید ازو فرّه‌ی ایزدی (همان: ۲۶)

به همین دلیل مورد حسادت دیوها قرار گرفت و دیوها از فرمانش سرپیچی کردند و با او به نبرد برخاستند. با این حال، پس از آن که از طهمورث شکست خوردند و عده‌ی زیادی از دیوها را به بند کرد، بقیه از او زینهار خواستند با این شرط که به شاه هنر نوشتن اعم از رومی و تازی و پارسی (کلاً سی نوع نوشتن) بیاموزند (همانجا).

۳. جمشید، فرزند طهمورث از دیوها طرز تهیه‌ی آجر از خاک و آب را یاد گرفت، ضمن این که برای رفتن از جایی به جای دیگر، دیوها او را با تختش جابه‌جا می‌کردند (همان: ۲۸-۲۹).

۴. در آغاز پادشاهی کیکاوس، شاه به دلایلی تصمیم می‌گیرد با دیوهای مازندران

بجنگد، اما در این نبرد از دیو سفید شکست می‌خورد به طوری که دیو "نصف یاران شاه را نابینا می‌کند و بقیه را به بند می‌کشد" (همان: ۲۱۶). رستم که در صدد نجات شاه است، از دیوی به نام "اولاد" کمک فکری و راهنمایی می‌گیرد با این شرط که اگر راهنمایی‌های دیو درست باشد، حکومت مازندران را به او بسپارد. در این داستان دیو سفید موجودی تصویر می‌شود که یک غار بزرگ از جثه‌اش ناپدید می‌شود،^۱ چون کوهی سیاه با ساعد و کلاه آهنین با رستم در می‌آمیزد، اما چون هنر جنگیدن نمی‌داند، به دست رستم کشته می‌شود (همان: ۲۲۲).

۵. در زمان فرمانروایی کیخسرو گوری^۲ چون شیر، به رنگ خورشید، سمندی بزرگ، با چهار دست و پا شبیه گرز، نره شیری که یال اسبان زهم می‌گسلد موجب وحشت مردم شده است. رستم برای نبرد با این موجود، که "اکوان دیو" نام دارد، چهار روز تلاش می‌کند تا او را که جادوگری بزرگ است، پیدا کند. اما چون روز چهارم خسته و کوفته به خواب می‌رود، دیو او را با خود به هوا می‌برد. رستم شنیده است که رفتار دیوها وارونه است. در نتیجه به دیو که می‌پرسد "تو را به دریا بزنم یا به کوه" می‌گوید او را به کوه بزند، که البته دیو او را به دریا می‌افکند و رستم نجات می‌یابد (همان: ۶۲۰-۶۲۱).

بر اساس آن چه درباره‌ی دیو از شاهنامه نقل شد، می‌توان تصاویری بدین شرح از این موجود ترسیم کرد که تصادفاً همه‌ی آنها تصاویری انسانی هستند:

- ۱) بدکردار، حسود و دارای صفات دیگری که نشانه‌ی انسان‌های ضعیف است.
- ۲) پر قدرت و قوی هیکل تا جایی که اکوان دیو رستم را از بین برمی‌دارد و به هوا می‌برد.
- ۳) جادوگر به گونه‌ای که دیوهای شاهنامه به اژدها، شیر، اسب سرکش و مانند آن تغییر چهره می‌دهند. حتی طی این جادوگری‌ها در مواردی دیو به شکل زن زیبا در می‌آید تا انسانی را که در برابر اوست، فریب دهد.

۴) فرمانبردار و رام در جایی که قدرت انسان را از خود برتر ببیند. هم‌چنین، راهنمای انسان به این امید که بعداً به خواسته‌ای برسد (کاری که "اولاد" با رستم می‌کند و البته رستم او را به فرمانروایی مازندران بر می‌گزیند).

۱. یعنی دیو آن قدر بزرگ بود که غار را پر کرده بود و جایی از غار دیده نمی‌شد.
۲. گورخر

۵) هنرمند و هنرپیشه و آماده‌ی آموختن هنر به انسان در صورت توافق.
 ۶) "دیو و دد" در بعضی از ابیات شاهنامه که البته در ادبیات فارسی نمونه‌های آن فراوان است مثلاً بیت زیر که منسوب به مولوی است، (حافظ، ۱۳۹۲: ۴۴۱)
 دی^۲ شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
 گفتم که یافت می نشود، گشته ایم ما گفت آن که یافت می نشود، آنم آرزوست.

دیو در ادبیات فارسی

آسمان ادب ایران آن قدر ستاره‌ی درخشان دارد که انتخاب یکی از آن‌ها بسیار مشکل می‌نماید. اما برای پیدا کردن شاهد دیو، ابتدا به سراغ حافظ (حافظ، ۱۳۹۲: ۶) رفتم هر چند در دیوها حافظ فقط بیت زیر را یافتم:
 "ز رقیب دیو سیرت به خدای خود پناهم"^۳ مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد، خدا را"
 بر عکس حافظ، پروین اعتصامی (۱۳۴۱: ۷-۲۴) در موارد متعددی به دیو اشاره شده است از جمله:

ز بس مدهوش افتادی تو در ویرانه‌ی گیتی به حیلت دیو برد این گنج‌های رایگانی را
 پیرو دیوانه شدن ز ابله‌ی است موعظت دیو شنیدن، خطاست
 زان راه باز گرد که از رهروان تهی است زان آدمی بترس که با دیو آشناست
 سلام دزد مگیر^۴ و متاع دیو مخواه چرا که دشمنی دوستان ز مکاریست
 گر مانمی شدیم گرفتار رنگ و بوی دیو هوا به رهگذر ما دکان نداشت
 به طوری که ملاحظه می‌شود، در بیت حافظ دیو تعریف نشده و فقط باید حدس زد که مفهوم آن موجودی بدکار و شری است. اما در پنج بیتی که از پروین اعتصامی نقل شد، دیو موجودی است حیل-گر، دزد، گمراه کننده، خطرناک به معنی عام کلمه، ارائه کننده‌ی کالاهای تقلبی، معادل هوای نفس یا نفس اماره، که در هر صورت باید از آن اجتناب کرد.

۱. جانور وحشی

۲. دیروز، روز گذشته، گاهی به معنی دیشب نیز به کار می‌رود هر چند "دوش" به معنی دیشب است.

۳. به خدای خود پناه می‌برم.

۴. سلام دزد را نشنو و پاسخ مده

دیو در فرهنگ خراسان جنوبی

در این زمینه دیوان پنج شاعر بیرجندی مرور شد. در ذیل کارکردهای معنایی دیو و نحوه‌ی باز نمودن آن در دیوان‌های مذکور آمده است:

۱. شیخ عبدالحسین فنودی (۱۳۸۲: ۱۶۳) به‌دلیل یا دلایلی که برخواننده روشن نیست در یک رباعی زادگاه و محل اقامتش فنود را "جای دیو و دد" می‌خواند. براساس دیگر اشارات شیخ در سایر جاها، می‌توان حدس زد که رفتار خشن و توأم با نامهربانی مردم باعث شده تا شیخ چنین صفتی را برای فنود برشمارد.

۲. نزاری قهستانی (۱۳۷۱: ۵۸) دو نوع اشاره‌ی زیر را در مورد دیو دارد:

آخر دور ظلم و بیدادست^۱ که جهان در تزلزل افتادست ...

همه ابلیس و دیو و عفريت‌اند^۲ زاد می خود کسی نشان دادست^۳

ز دیوان روی زمین دورباش به سردابه‌ی مدش با حور باش (همان: ۲۹۳)

با استناد به دو بیت نخست می‌توان گفت که چون مردم جهان به ظلم و بیداد روی آورده‌اند، یا در واقع روش دیوها و ابلیس و عفريت را پیشه کرده‌اند، بنیاد جهان به لرزه افتاده و از انسان و انسانیت نمی‌توان نشانه‌ای جستجو کرد.

بیت سوم هشدار می‌دهد که به انسان که به جای نزدیک شدن به دیو، بهتر است به فرشته‌ها نزدیک شود و با آنها همدم باشد تا سالم بماند.

بنابراین در هر دو مورد، نزاری دیو را عامل گمراهی و تباهی و دور ساختن انسان از نیک روزی می‌داند.

۳. سید محمدابراهیم صفوی (۱۳۸۵: ۸۲) در مثنوی "مفهوم زندگی" دو بیت زیر را دارد:

بشنو از من گر به مردی درخوری تا توانی راه مردی بسپری...^۴

با محبت شیرها را رام کن با تعقل دیو را در دام کن

۱. ظلم و بیداد به نهایت رسیده چنان‌که بیش از این امکان‌پذیر نیست.

۲. موجود زشت و خبیث، دیو.

۳. از آدمی نمی‌توان نشانی به‌دست آورد.

۴. سپری کنی

وی در قطعه‌ی "روشنی بخش محفل" دیو را با جهل به شرح زیر برابر می‌داند:
 جندا' بزم دانش و فرهنگ با شکوه و جلال برپا شد
 دیو زشت پلید جهل گریخت قدر علم و کمال والا شد (همان: ۹۴)
 در پرسش صفوی از مخاطب با سه بیت زیر، دیو همان نخوت یا غرور و نیز موجودی
 سپه‌کار و رهنز ایمان یا تقوی دانسته شده است، در قطعه‌ی "منزلگه عشق" چنین
 آمده است:

ز تو پرسشی دارم ای یار جانی می ناب از جام جانانه خوردی؟
 کشیدی سر دیو نخوت به زنجیر ز دل نقش سیم و درم را ستردی^۲
 زدی سنگ بر فرق دیو سپه‌کار به یزدان تو پیمان تقوا سپردی؟ (همان: ۱۱۱)
 و بالاخره شاعر در قصیده‌ی "جنگ نفت" دیو را معادل جنگ (یا بر عکس جنگ را
 کار دیو) معرفی می‌کند:

مرگ است و مرگ، زندگی این نیست جنگ است و جنگ، حرف ز دین نیست
 خواهند این‌نگین سلیمان را جز دیو جنگ زیر نگین نیست (همان: ۱۲۰)
 ۴. و بالاخره غلامحسین یوسفی (۱۳۸۲: ۲۴) به تبع دید عارفانه‌اش در "دیوان معرفت"
 از دیو تعبیر متعددی دارد که چهار نمونه‌ی آن به شرح زیر است:
 الف) دیو مقابل انسان و رفتارش بر خلاف انسانیت است و بنابراین باید از او به خدا
 پناه برد:

رخت دل از ملک تن سوی خدا باید کشید از زمین خود را به عرش کبریا باید کشید
 تا که دیو آرز بر تخت سلیمان تکیه زد همچو موران زحمت برگ و نوا باید کشید
 ب) دیو معادل هوی و هوس، یا نفس اماره است که انسان را به سرگردانی و سرگردانی
 سوق می‌دهد:

سر دیو هوا بشکن که عمری در امان باشی در آمیزی اگر با نفس خودسر، سرگران باشی
 (همان: ۱۲۸)

۱. چه خوب شد، آفرین
 ۲. ستردن: پاک کردن

ج) دیو نقطه‌ی مقابل ملک است و به این دلیل حضور این‌ها در یک جا امکان‌پذیر نیست: کی در سرای سینه‌ات فوج ملک رقصان شود در سایه‌ی ایمن تو صد دیو اگر دارد کمین (همان: ۱۴۲)

د) دیو برابر آدم‌های بدکردار به معنی عام کلمه است که چون آزادانه جولان دهد، انسان‌ها امکان خودنمایی نخواهند داشت: دیوها از هر طرف در شهر جولان می‌دهند آدمی در شهر دیوان در حصار افتاده است (همان: ۲۱۵)

دیو در افسانه‌ها و باورهای مردم بیرجند

بر خلاف آنچه در مثال‌ها آوردیم، در باورها و افسانه‌های محلی بیرجند و خراسان جنوبی دیو، غول، پری، جن، گربه‌ی براق^۱ انحصاراً نقش منفی ندارند، بلکه در شرایط ویژه مددکار انسان‌ها هستند و چنانچه آدمیزاد قبل از گرفتاری آدم خوبی باشد، به شکل‌های مختلف به او کمک می‌کنند و حتی مشوق سایر دیوها برای این مساعدت می‌شوند. اما باید در نظر داشت این کارکرد دیوها صرفاً در سایه‌ی به‌کار بستن تدبیر و خرد انسانی پدید می‌آید.

از سوی دیگر، این موجودات خیالی با صفات تماماً انسانی خود بسیار ساده‌اند و به سرعت می‌توان آن‌ها را فریفت. به‌علاوه، در برخی مواقع آن‌قدر ناتوان تصور می‌شوند که انسان ناچار می‌شود به آن‌ها کمک کند و گرفتاری‌هایشان را برطرف نماید.

کتاب "روزی بود، روزگاری بود" حاوی ۳۱ افسانه در ۱۳۶ صفحه است، اما فقط در سه مورد از این افسانه‌ها دیوها به شرح زیر نقش دارند:

اول: در افسانه‌ی "چهل برادر، چهل خواهر" پسری که در جستجوی آتش است دیو نگهبان آتش را با یک "سلام" خام می‌کند به‌طوری که دیو اعتراف می‌کند: "اگر حق سلامت نبود، گوشت تو یک لقمه‌ی من، خون تو یک جرعه‌ی من" می‌شد (سرمد، ۱۳۸۳: ۲۴).

۱. گربه‌ی وحشی معادل دیو؛ احتمال دارد براق (boraq) از برق چشم گربه گرفته شده باشد.

دیو پدر از چهل پسرش درخواست می‌کند آدمیزاد را نکشند چون بسیار مؤدب است. دیوهای جوان او را به نزدیکی قصر پادشاهی می‌برند تا سگ نگهبان را بکشد، آن‌ها را یکی یکی با طناب به بالای قصر ببرد و به دختران پادشاه برساند.

آدمیزاد یک به یک دیوها را به بالای قصر می‌برد، سرهایشان را از تن جدا می‌کند، گوش‌هایشان را می‌برد و به نزد دیو آتش، باز می‌گردد، با این خبر که پسرهایش در کنار دختران مطلوب خود هستند.

چندی بعد که به کمک گوش‌های بریده‌ی دیوها چهل برادر به دامادی پادشاه می‌رسند و همراه همسران خود به شهر پدرشان باز می‌گردند، در بیابان صدایی می‌شنوند که آن شب دیو نگهبان آب قصد دارد آن‌ها را به انتقام خون برادرش و چهل پسر او بکشد، اما همان پسر تیری به قلب دیو می‌زند و او را می‌کشد. روز بعد صدایی به آن‌ها می‌گوید که شب‌هنگام دیو آتش به قصد انتقام خواهد آمد، اما به محض آن‌که دیو از آسمان به زمین می‌نشیند، پسر مشک بزرگ آب را که دیو شب قبل آورده روی سرش می‌ریزد و او را غرق می‌کند.

روز بعد صدا می‌گوید که دیو زره فولادی (- فولاد زره دیو)^۱ شب‌هنگام از آن‌ها انتقام خواهد گرفت.

پسر پادشاه دیگران را به ترک بیابان تشویق می‌کند تا خودش را دیو به آسمان ببرد و در آسمان هفتم در نزدیکی یک قصر به زمین بگذارد.

در این قصر دختری زندانی دیو است که به پیشنهاد پسر پادشاه آن‌قدر با دیو خوش رفتاری می‌کند و به او وعده‌ی ازدواج می‌دهد که دیو شیشه‌ی عمرش را به او می‌سپارد. اما پسر پادشاه با در دست گرفتن این شیشه، به دیو دستور می‌دهد قصر را همراه آن دو به نزدیک شهر پدرش ببرد، در آن‌جا مقداری هیزم گرد بیاورد تا پس از آن‌که پسر شیشه را به سنگ کوبید، لاشه‌اش را در آتش بسوزانند (همان: ۲۸-۲۹).

براساس این افسانه می‌توان ویژگی‌های دیوها را شامل موارد زیر دانست:

- دیو را می‌توان با یک سلام گول زد، زیرا از فرط سادگی متوجه منظور انسان نمی‌شود.

۱. در افسانه‌ها دیو زره فولادی یا فولادزره قوی‌ترین دیوها است که این‌که در داستان امیر ارسلان و فرخ لقا نیز چنین تصویری از او ترسیم شده است.

هم‌چنین، دیو پدر به گفته‌ی آدمیزاد که پسرهایش را به دخترهای مطلوبشان رسانده، اعتماد می‌کند و خم می‌شود تا چند گل آتش به پسر بدهد که با شمشیر پسر پادشاه دو نیمه می‌شود. تصادفاً همین شکنندگی دیو از ضعف او حکایت دارد، زیرا قدرت هیچ انسانی نمی‌تواند با شمشیر موجودی را نصف کند.

- دیوها از یک ودیعه‌ی انسانی یعنی کنجکاو‌ی بهره‌ای ندارند. سی و نه دیو جوان به بالای قصر برده می‌شوند تا سرهایشان را از دست بدهند و حتی یک نفرشان نمی‌پرسد برادرهایش کجا هستند؛ یا از بوی خون متوجه حادثه شود. به‌علاوه، افسانه نشان می‌دهد که دیو علی‌رغم جثه‌ی درشتش چندان وزنی ندارد، به‌طوری که پسر پادشاه پشت سرهم چهل نفرشان را با طناب به بالای قصر می‌برد و خسته نمی‌شود.

- دیو از هوش بهره‌ای ندارد به‌گونه‌ای که طبق افسانه اولی با مشک بزرگ آب از آسمان به زمین می‌آید تا با آن آدمیزاد را غرق کند و دومی که از جنس آتش است باز هم ابتدا به زمین می‌نشیند تا سپس آدمیزاد را بکشد.

دیگر نشانه‌ی بی‌هوش بودن دیو، این است که آدمیزاد را در کنار قصری که دختری در آن زندانی است رها می‌کند غافل از این که این پسر و دختر هوشمند، نقشه‌ی مشترک خواهند کشید، به کمک او صاحب یک قصر خواهند شد و او را در آتش هیمه‌ای که خودش گردآورده خواهند سوزاند.

- در افسانه‌ی "پسر پادشاه و آهو" دیو قرمز، دیو زرد، دیو سیاه به پسر کمک می‌کنند تا به خانه یک پیرزن برود، به راهنمایی او (که قاعدتاً یک دیو باید باشد) آهو را به شکل اناری روی درخت درآمده به دست بیاورد، به کمک غلامان دیوهای سیاه و زرد و قرمز راه رفته را باز گرداند و پس از طی حوادثی نهایتاً با "نار پری" که ابتدا آهو بود، زندگی کند (همان: ۸۰-۸۱).

نکات جالب مربوط به این دیوها، فقط آن است که هر یک از آن‌ها پسر پادشاه را آزمایش می‌کنند تا میزان استقامتش معلوم گردد. سپس به همین دلیل او را در رسیدن به مطلوب کمک می‌کنند، حال آن که دیو قرمز در نخستین برخورد به پسر می‌گوید که سی سال به دنبال آهو بوده و نتوانسته او را شکار کند.

در ضمن، رنگ دیوها در افسانه هیچ نقشی ندارد، ولی براساس این باور که سیاهی بالاترین یا برترین رنگها است، می‌توان دیو سوم را از دو دیو دیگر برتر دانست.

- در افسانه‌ی "حسنى و اسبش"، حسنى که برادر ناتنى است مورد كم لطفى برادران و نامادريش قرار مى‌گيرد، اما به زودى يك پيرزن (كه قاعدتاً بايد ديوى تغيير شكل داده شده باشد) به او كمك مى‌كند تا يك اسب پريزاد به دست بياورد (همان: ۱۰۷).

نامادری و پسرهایش تبانی می‌کنند تا اسب را بکشند، اما اسب راه گریز از این دام را به حسنى می‌آموزد، و بعدها در مداوى پادشاه به او كمك مى‌كند تا به دليل اين كه پسرى خوب بوده، داماد و سپس جانشين پادشاه شود (همان: ۱۱۰).

در این افسانه رفتار پيرزن و اسب پريزاد حسنى، رفتار انسان‌هاى است كاملاً عاطفى كه چون پسركى را گرفتار يك نامادرى بى رحم و دو پسرش مى‌بينند، به حكم يك وظيفه‌ى اخلاقى به او كمك مى‌كنند. به علاوه، چون در برابر نامادرى و برادران ناتنى از حسنى رفتارى كه حتى اندكى خشونت در آن به چشم بخورد ديده نمى‌شود، پايان ماجرا به جايى ختم مى‌شود كه به يارى ديو، حسنى به پادشاهى برسد.

- در متجاوز از شش هزار ضرب‌المثل مدون كه در دو جلد تحت عنوان سخن پير قديم كه توسط غلامعلى سرمد (۱۳۷۶: ۶۶) جمع‌آورى و منتشر شده، فقط دو ضرب‌المثل زير را مى‌توان با ديو در ارتباط دانست:

الف) پندرى مويير آتش زدن.

Panda-ri muyir ates zadan.

پنداری مويش را آتش زده‌اند.

اما بايد دانست كه آتش زدن مو به ديو منحصر نمى‌شود كما اين كه در شاهنامه زال و رستم در هر جا با مشكلى غير قابل حل مواجه مى‌شوند، پر سيمرغ را آتش مى‌زنند و از او كمك مى‌گيرند.

ب) از صب تا شم مثل غول از گل بينى مسازه، شو خراب مشو.

Az sob ta som mesle qul az gel bini mesaze, sow xarab mesu.

از صبح تا شام مثل غول از گل بينى مى‌سازد، شب خراب مى‌شود (همان: ۳۸).

در این مثل غول (یا دیو) موجودی ساده و فاقد تعقل ترسیم می‌شود ضمن این که به قدرت خداوند فاقد بینی ثابت است تا جایی که مجبور است یک روز تمام با گل برای خودش بینی بسازد که چون شب هنگام گل خشک شد، می‌افتد و قدرت خرابکاری غول بسیار کم می‌شود یا به صفر می‌رسد (سرمد، ۱۳۸۹: ۶۸).

- به طوری که در معدود اشعار چهار شاعر محلی دیدیم، دیو در خراسان جنوبی چهره ای شبیه تصویری دارد که در سایر نقاط به آن نسبت می‌دهند، ولی در هیچ جا از آن تصاویر خشن تر یا بی‌رحم تر نیست. بنابراین، شاید بتوان گفت که دیوهای سرزمین ما بیش از آن که بسیار بد باشند، تا حدودی بد هستند (همان، ۷۲).

- با این حال، در معدودی از نفرین‌های منطقه، دیو به یاری گرفته می‌شود تا رضایت نفرین کننده جلب شود. نمونه‌ی این نفرین‌ها چنین است: برو که تور دیو دو سر بخوره!
berow ke tor dive dosare bexore.

برو که تو را دیو دوسری بخورد.

توضیح این که چون در همه جای ایران و از جمله در خراسان جنوبی دیو موجودی آدمخوار است، گوینده‌ی نفرین، مخاطب را گرفتار دیوی می‌پسندد که به جای یک سر، دو سر داشته باشد تا طبعاً با دو دهان که دارد، طرف مقابل را بیشتر و زودتر بخورد! (سرمد، ۱۳۸۹: ۸۱) از جنبه‌ای دیگر این ضرب‌المثل نشان می‌دهد که دیوها در باور مردم انواع گوناگونی داشته‌اند.

- بالاخره در جنوب خراسان دیو ابتدا به ساکن و بی‌دلیل به سراغ انسان نمی‌رود و بنابراین ذاتاً مردم آزار نیست. به علاوه، آن‌گاه که قرار است از انسان انتقام بگیرد، این کار را با اخطار قبلی انجام می‌دهد و لذا می‌توان این رفتار را "جوانمردانه" تعبیر کرد (سرمد، ۱۳۸۹: ۹۵).

نتیجه

دیو به عنوان یک موجود خیالی با شاکله و تصویر انسانی و با ویژگی‌هایی چون بدکرداری و قدرتمندی در ادب و فرهنگ ایران زمین به شیوه‌های گوناگون بازنمود پیدا کرده و

باورهای خاصی پیرامون این موجود تکوین یافته است. در فرهنگ خراسان جنوبی نیز که جزیی از فرهنگ ایران زمین محسوب می‌گردد، نیز این موجود خیالی بازتاب پیدا کرده است. بررسی و کندوکاو برخی دیوان‌های شعری، ضرب‌المثل‌ها و افسانه‌های خراسان جنوبی نشان می‌دهد که همانند سایر نقاط ایران دیو تجسم سرکشی، تمرد، بدکرداری و خوی‌های پلید است. در این فرهنگ نیز دیو در هیأت انسانی قوی هیکل و پر قدرت که مستعد تغییر دادن چهره و فریبکاری است ترسیم شده است. با این حال، این موجود پلید و پر قدرت را - همان گونه که ضرب‌المثل‌ها و برخی افسانه‌ها و اشعار این خطه نشان می‌دهد - می‌توان در پرتو تدبیر و خرد و عقل تعقل در دام کرد و از او استفاده کرد.

بی بهره بودن دیوها از هوش و خرد و حس کنجکاو و تعقل زمینه‌ی مناسبی را برای رهایی انسان از آزارهای دیو و بهره‌گیری از او در خدمت اهداف انسانی فراهم کرده است.

منابع

- اعتصامی، پروین (۱۳۴۱). *دیوان قصاید و مثنویات*. به اهتمام ابوالفتح اعتصامی. تهران: سازمان مستقل چاپخانه دولتی ایران.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۸۱). *اسطوره آفرینش در آیین مانی*. تهران: کارون.
- الیاده، میر چا (۱۳۶۷). *افسانه و واقعیت*. ترجمه نصرالله زنگویی. تهران: پاپیروس.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۵). *ادیان آسیایی*. تهران: چشمه.
- ----- (۱۳۷۶). *از اسطوره تا تاریخ*. تدوین ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: چشمه.
- بیهقی، حسین علی (۱۳۸۰). *چهل افسانه خراسانی*. تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی کشور.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۲). *دیوان حافظ*. به تصحیح قاسم غنی، محمد قزوینی. تهران: صدای معاصر.
- گرن، گتوویدن (۱۳۷۷). *دین‌های ایران*، ج ۱. ترجمه منوچهر فرهنگ. تهران: آگان ایده.

- دهخدا، علی اکبر. لغت نامه، ج ۸. ذیل "دیو".
- ژیران، فلیکس؛ لاکوئه، گ؛ دلاپورت، لوئی ژوزف (۱۳۸۲). *اساطیر آشور و بابل*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: کارون.
- سرمد، غلامعلی (۱۳۷۶). *سخن پیرقدیم*. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- ----- (۱۳۸۳). *روزی بود، روزگاری بود*. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- ----- (۱۳۸۹). *دست نوشته های منتشر نشده*.
- ----- (۱۳۹۲). *سخن پیرقدیم*. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور؛ فکر بکر.
- سرتی، بدیع الزمان (۱۳۸۵). *زندگی و اشعار سری*. به اهتمام محمود رفیعی. تهران: هیرمند.
- صفوی، محمدابراهیم (۱۳۸۵). *دیوان صفوی*. تهران: هیرمند.
- عفیفی، رحیم (۱۳۷۴). *اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته های پهلوی*. تهران: طوس.
- عمید، حسن. فرهنگ عمید، ج ۱. ذیل "دیو".
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۸). *شاهنامه*. تهران: سوره مهر.
- فنودی، عبدالحسین (۱۳۸۲). *دیوان شیخ عبدالحسین فنودی*. به اهتمام محمود رفیعی. تهران: هیرمند.
- معین، محمد. فرهنگ معین. ذیل "دیو".
- موله، م. (۱۳۷۷). *ایران باستان*. ترجمه ژاله آموزگار. تهران: توس.
- نزاری قهستانی، سعدالدین (۱۳۷۱). *دیوان حکیم نزاری قهستانی*، ج ۱. به اهتمام محمود رفیعی. تهران: علمی.
- هنیلز، جان (۱۳۷۹). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: آویشن.
- یسنا (۱۳۷۷). *گزارش ابراهیم پورداوود*. به کوشش بهرام فره‌وشی. تهران: نشر انجمن ایران شناسی.
- یشتها (۱۳۵۷). *گزارش ابراهیم پورداوود*. به کوشش بهرام فره‌وشی. تهران: دانشگاه تهران.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۲). *دیوان معرفت*. بیرجند: روستا.